

بررسی لزوم شرط «معروف» و «احسان» در حکم طلاق

محمود حکمت نیا^۱

مریم احمدیه^۲

چکیده

هر چند زندگی مشترک میان زن و مرد بر اساس علاقه و عشق آغاز می‌شود اما چه بسا در ادامه به خاطر وجود مشکلاتی چنین محبتی از میان رفته و حتی به نفرت تبدیل شود و به دنبال آن جدایی صورت گیرد. نظام حقوقی اسلامی با به رسمیت شناختن جدایی و پذیرش طلاق به عنوان یک نهاد امضایی تلاش کرده است جنبه‌های غیرانسانی و تنبیهی آن را زدوده و بر همین اساس این برهه بحرانی را مدیریت اخلاقی نماید. این تحقیق که پژوهشی توصیفی-تحلیلی است و به روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است، بایان قاعده اخلاقی عمل به معروف جنبه‌های تکلیفی متعددی برای آن مقرر کرده است. مقاله حاضر تلاش می‌کند با تحلیل این امر به بررسی فقهی معروف و احسان پرداخته و ضمن تحلیل آن به عنوان ملاک تشریح برخی از احکام، وضعیت آن را در خود طلاق و رفتار مرد در هنگام طلاق بررسی کند. در همین راستا به بررسی این مطلب پرداخته است که این دو قید برای موضوع حکم بوده و یا خود حکم را مقید می‌کند. با چنین تحلیلی می‌توان ضابطه رفتاری مرد را معین کرد.

واژگان کلیدی: طلاق، معروف، احسان، شرط واجب، شرط وجوب، قید احترازی

^۱ عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی mh.hekmatnia@yahoo.com

^۲ دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب قم maryamahmadieh@yahoo.com

مقدمه

عقد ازدواج پیوند دو جسم و دو روح است، در حقیقت «مبادله دو روح است». (مغنیه، ۱۹۸۱، ج ۲: ۲۸۲) شرع مقدس اسلام همان طور که در برقراری عقد ازدواج آن را «میثاق غلیظ» (نساء، ۲۱) یا عهد مؤکدی دانسته که از آن به «امساک بمعروف او تسریح باحسان» یاد کرده است.^۱ همین رفتار را در هنگام طلاق^۲ هم خواسته است؛ یعنی حتی اگر زندگی مشترک در آستانه فروپاشی هم باشد، چه در شروع زندگی و چه در پایان دادن آن در مراعات اخلاق انسانی تفاوتی وجود ندارد. وقتی زندگی مشترک به مرحله ای می رسد که ادامه آن برای زوجین مشکل می شود، شرع مقدس اسلام طلاق را به عنوان راه حل خروج از این نوع از تنگناها پذیرفته است.

در قبل از ظهور اسلام طلاق در جزیره العرب با سنت های ظالمانه همراه بود. طلاق در نظر آن ها نه مقدمه و نه شروطی داشت و تنها شرط آن اراده مرد بود که با اندک بهانه ای می توانست رشته زوجیت را قطع کند و انواع طلاق در جاهلیت مثل طلاق صریح (ظهار، ایلاء، طلاق خلع و طلاق رجعی) و طلاق کنایی وجود داشت. در این نوع از طلاق برای طلاق لفظی بکار نمی رفت و صرفاً اقداماتی نظیر قهر یا سفرکردن مرد کنایه از این بود که با زنش متارکه کرده است.

شواهد تاریخی نشان می دهد که در طلاق رجعی نیز به زنان ستم می شد و گاه مرد، زن را در طلاق و رجوع های مکرر گرفتار می کرد؛ به این معنا که زن را طلاق می داد و سپس تا قبل از پایان زمان عده به زن رجوع می کرد، پس از رجوع، او را مجدداً طلاق می داد و دوباره در زمان عده به او رجوع می کرد. در واقع، عرب جاهلی در ایام عده برای رجوع و طلاق، حد و حصری نمی شناخت و گاه ممکن بود برای آزار زن، صدمات طلاق دهد و رجوع کند. او به زن می گفت: نه طلاق می دهم که رها شوی و نه تو را پناه می دهم و با تو زندگی می کنم؛ همین که نزدیک پایان عده رسید رجوع می کنم و این کار

۱. سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول: فی الرجل اذا تزوج المرأة فلیقل: اقررت بالمیثاق الذی اخذ الله، امساک بمعروف او تسریح باحسان. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۴.

۲. اَلطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحٌ بِاِحْسَانٍ (بقره، ۲۲۹).



را مرتب ادامه خواهم داد و با صراحت می‌گفت: «انا لاعِبٌ بها حتى تَدُوَقَ الدَّلَّةَ؛ من با او و سرنوشتش بازی می‌کنم تا از این رهگذر به او ذلت و رنج بیچشانم. (پیشوایی، مهدی، پیشوایی، فریده، ۱۳۸۹: ۴۹ - ۱۷۴)

با ظهور اسلام، طلاق به‌عنوان یک حکم امضایی پذیرفته شد؛ اما محدود به طلاق به رجعی، بائن و مبارات شد و بعضی از اقسام آن مثل ظهار و ایلاء حذف شد و طلاق رجعی هم به دو بار محدود شد.

در خصوص کیفیت طلاق رجعی از عایشه نقل شده که زنی نزد او آمد و از شوهرش شکایت کرد که برای ضرر زدن به او پیوسته طلاقش می‌دهد و باز رجوع می‌نماید. عایشه شکایت این زن را به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت. در پی آن، آیه فوق نازل شد و با جمله «الطلاق مرتان» بازگشت مرد در دو نوبت تجویز گردید. (طبرسی، ۱۳۷۹: ۲۴/۳).

آیه در ادامه با عبارت «امساک بمعروف او تسریح باحسان» احکام فقهی طلاق را منضم به رفتار اخلاقی معروف و احسان نموده است. وقتی گفته می‌شود مرد می‌تواند زن خود را طلاق بدهد. اگر در این طلاق دادن جانب معروف^۲ و جانب احسان^۱ را رعایت نکند. در صورتی که ظالمانه یا به‌دوراز انصاف باشد، مورد پذیرش شریعت نیست. مفاد اصل معروف و اصل احسان دو اصلی هستند که به چگونگی شیوه برخورد مرد در هنگام طلاق می‌پردازند. اصل معروف، با توجه به خصوصیات معنایی آن، این پیام را دارد که در قلمرو خانواده، حقوق باید به رنگ اخلاق درآید (حکمت نیا، ۱۳۸۶: ۷۵/۲) خصوصیت دیگر این اصل این است که «مفهوم معروف وصف معاشرت قرار می‌گیرد و تا جایی که با نصوص شرعی تقابل و تعارضی نداشته باشد، نوع معاشرت از عرف به دست می‌آید؛ و مفهوم متغیری پیدا می‌کند و در موقعیت زمان و مکان تغییر پیدا می‌کند.» (حکمت نیا، ۱۳۸۶: ۷۲/۲).

کتاب استنباط حکم اخلاقی از متون دینی و ادله لفظی به روش معتبر استنباط آموزه‌های اخلاقی از منابع معرفتی دینی پرداخته و به تعریف علم فقه و دانش اخلاق و تفاوت‌های این

^۲. سرحوهن بالمعروف (بقره، ۲۳۱)

^۱. تسریح باحسان، (بقره، ۲۲۹)

دو باهم پرداخته است، سپس اصول استنباط فهم دقیق مفاد آیات و روایات الهی را برای تولید گزاره‌های اخلاقی از منابع معرفتی (عقل، وحی، شهود و تجربه) و ویژگی‌ها و شاخص‌های روش‌های فهم آیات و روایات اخلاقی را مورد بررسی قرار داده است که از آن تعبیر به «روش‌شناسی فقه الاخلاق» شده است.

پایان‌نامه با عنوان «ساختار گزاره‌های اخلاقی با رویکرد معناشناختی در حوزه خانواده» به مقایسه گزاره‌های اخلاقی و فقهی از حیث ساختار، منشأ و سرچشمه الزام، ضمانت اجرا، هدف، قلمرو و موضوع پرداخته و با بررسی ساختار گزاره‌های اخلاقی در قرآن، گزاره‌های اخلاقی را بیانگر ارزش‌ها می‌داند که برخی درصدد توصیه و بعضی دیگر درصدد بیان وظایف اخلاقی هستند. او همچنین گزاره‌های اخلاقی قرآن را دارای مفاهیم بنیادی مشترک چون الزام، مسئولیت، نیت و پاداش می‌داند و بیان می‌دارد که منشأ الزام در هردو گزاره فقهی و اخلاقی اراده الهی، فطرت و عقل است و همان‌طور که قائل به لزوم اجرای بسیاری از احکام فقهی هستیم، چاره‌ای جز پذیرفتن لزوم اجرای بعضی از احکام اخلاقی نداریم، به همین دلیل جدا کردن گزاره‌های فقهی از اخلاقی در قرآن را بی‌معنا می‌داند و نتیجه می‌گیرد که شایسته است مفسران شریعت در طرح احکام اخلاقی از یکجانبه‌گری پرهیز کنند و با توجه به ارزش‌های اخلاقی فتوای فقهی را صادر کنند.

مقاله «جایگاه اخلاق در فرآیند استنباط فقهی» به بررسی شیوه‌های استنباطی گروهی از فقیهان پرداخته است، چه آن‌هایی که قائل به احتیاط هستند و برای اخلاق نقش نظارتی قائل می‌شوند و چه کسانی که اخلاق را عنصر استنباط حکم می‌دانند. در تحقیقات انجام شده بیان می‌دارد که گزاره‌های اخلاقی می‌تواند در فتوای فقهی دخالت داشته باشد و احکام فقهی با توجه به نقش اخلاق صادر شود. با توجه به اینکه اخلاق در خانواده از ارزش والایی در روابط زوجین ایفا می‌کند، این تحقیق نقش برخورد‌های اخلاقی را در زمان طلاق مورد دقت قرار داده و ضمن بررسی جایگاه معروف و احسان در آیه، وضعیت این دو قید را از طریق تبیین جنبه تکلیفی رفتار مرد با



زن در هنگام طلاق تحلیل می‌نماید؛ و به این سؤال پاسخ می‌دهد که وصف «معروف» و «احسان» چه جایگاهی در حکم طلاق دارد.

- بررسی فقهی دو اصل معروف و احسان در طلاق

آوردن قید معروف و احسان در آیه «فَامَسَاكٍ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٍ بِاِحْسَانٍ» می‌تواند دارای دو احتمال باشد:

الف- زدودن فرهنگ جاهلی

نزول این آیه برای رفع ظلمی بوده که بعد از طلاق به واسطه رجوع مرد به زن انجام می‌گرفته است. لذا فقط برای از بین بردن این فرهنگ جاهلی است و این آیه فقط در نظر دارد که از این نوع برخورد مرد جلوگیری کند؛ و به همین جهت برخی بدون تفسیر خاصی از معروف یا احسان، انجام طلاق از سوی مرد را همان احسان یا معروف پنداشته‌اند. (شیخ طوسی، ۱۴۱۷: ۴/۴۴۵؛ ابن‌العلامة، ۱۳۸۹: ۳/۸۲؛ موسوی خوانساری، ۱۳۵۵: ۴/۳۷۴) و فقط متذکر این معنا شده‌اند که اگر مرد طلاق ندهد گناه کرده است. (علامه حلی، ۱۴۱۲، ۶/۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۴: ۲/۱۴۱؛ طباطبایی، ۱۶/۲، نجفی، ۲۷/۴۳۷، موسوی خوانساری، ۴/۳۷۴)

برداشت چنین حکمی از این آیه که فقط از مرد بخواهد از رجوع مکرر جلوگیری نموده و احسان و معروف مرد در اینجا همان طلاق دادن او باشد، امری بعید است زیرا:

اولاً: علاوه بر آیه شریفه «فَامَسَاكٍ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٍ بِاِحْسَانٍ» که شأن نزول آن مختص به هنگام طلاق است؛ آیات شریفه «سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»^۱ و «فَارْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»^۲، که در سور و آیات دیگر قرآن موجود است، به عمل مرد در هنگامه طلاق پرداخته است و نشان می‌دهد که برخورد به معروف یا احسان در هنگام طلاق موضوعیت دارد و منظور از عمل به معروف در آیه شریفه «فَامَسَاكٍ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٍ بِاِحْسَانٍ» صرفاً طلاق نیست بلکه طلاق به معروف است.

۱. بقره، ۲۳۱.

۲. طلاق، ۲.

ثانیاً: اصل معروف در خانواده کاربرد بسیار زیادی دارد و «اصولی روشن و محکم است؛ به گونه‌ای که اگر هر اصل دیگری با آن تعارض کند، با توجه به این اصل تعریف خواهد شد» (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۱۷/۶) گزاره‌های فقهی متعددی در مورد «عمل به معروف» وجود دارد که مقید به «معروف»^۱ هستند و نکته قابل توجه این است که همگی ناظر به شرایط مختلف بعد از طلاق زوجین است و تأکید به برخورد به معروف مرد نسبت به زن دارد که در ذیل به آن‌ها اشاره شده است:

الف - پرداخت مهر المتعه به زنی که مرد قبل از شروع زندگی مشترک می‌خواهد او را طلاق بدهد.^۲

ب - پرداخت اجرت به مادر فرزند در هنگامی که والدین از هم جدا شده‌اند.^۳

ج - عدم ممانعت اطرافیان از بازگشت زن و شوهری که قصد بازگشت به زندگی مشترک دارند.^۴

د - هدیه دادن به زنانی که در آستانه طلاق قرار می‌گیرند.^۵

ه - کیفیت خواستگاری از زنان در دوران عده.^۶

ثالثاً: طبق حدیثی که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است، عقد و پیمان ازدواج یعنی «میثاق غلیظ» به معنای «امساک بمعروف او تسریح باحسان»^۷ هست. که بیانگر اصل بودن چنین رفتاری در زندگی مشترک و هنگام طلاق هست.

۱. فإيساك بمعروف - سرخوهن بمعروف - فأرقوهن بمعروف - متاع بالمعروف - إذا سألتم ما أتيتن بالمعروف - إذا تراضوا بينهم بالمعروف - أن تقولوا قولاً معروفًا

۲. متعوهن على الموسع قدره وعلى المفتير قدره متاعاً بالمعروف حقاً على المحسنين (بقره، ۲۳۶)

۳. ... وإن أردتم أن تسترضعوا أولادكم فلا جناح عليكم إذا سألتم ما أتيتن بالمعروف... (بقره، ۲۳۳).

۴. وإذا طلقتن النساء قبلن أجلهن فلا تفضلوهن أن ينكحن أزواجهن إذا تراضوا بينهم بالمعروف ذلك يوعظ به من كان ينكم يومئذ بالله واليوم الآخر ذلكم أزكى لكم وأطهر والله يعلم وأنتم لا تعلمون. (بقره، ۲۳۲).

۵. وللمطلقات متاع بالمعروف حقاً على المتقين (بقره، ۲۶۱).

۶. ولا جناح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء أو أكنتم في أنفسكم علم الله أنكم ستذكرونهن ولكن لا تواعدوهن سرا إلا أن تقولوا قولاً معروفًا ولا تعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب أجله واعلموا أن الله يعلم ما في أنفسكم فاحذروه (بقره، ۲۳۵).

۷. - سمعت اباجعفر عليه السلام يقول: في الرجل اذا تزوج المرأة فليقل: اقررت بالميثاق الذي اخذ الله، امساک بمعروف او تسریح باحسان. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۴.



ب - الزام برخورد اخلاقی در طلاق

همه این سفارش‌ها بر «عمل به معروف» در زندگی به خصوص از جانب شوهر، دلیل بر این مدعاست که آیه شریفه «فَامْسَاكِ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحِ بِاِحْسَانٍ» فقط درصدد بیان این مطلب نیست که صرف طلاق دادن زوجه، مصداق عمل به احسان یا عمل به معروف پدید می‌آید بلکه به حقیقتی دیگر اشاره دارد و آن شیوه برخورد سازنده مرد در زمان طلاق هست.

۱ - مفهوم معروف و احسان در طلاق

۱ - ۱ - مفهوم معروف در هنگام طلاق

آیه شریفه «فَامْسَاكِ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحِ بِاِحْسَانٍ» به نکته‌ای در خصوص رجوع مرد در طلاق رجعی، اشاره دارد و آن اینکه مرد بعد از اجرای صیغه طلاق، در طول مدت عدّه نمی‌تواند بیش از دو بار به همسر خود رجوع کند؛ اگرچه قصد اصلاح هم داشته باشد آیه با عبارت «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ»، بیان می‌دارد که مرد پس از طلاق سوم دیگر نمی‌تواند به زن رجوع کند مگر اینکه زن بعد از سومین طلاق، با مرد دیگری ازدواج کند و در صورت جدایی از همسر بعدی، شوهر اول می‌تواند دوباره با اجرای صیغه ازدواج، زندگی را با همسر قبلی تجدید نماید.

در آیه‌ای دیگر از آیات شریفه قرآن آمده است: «وَبُعُولَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكِ اِنْ اَرَادُوا اِصْلَاحًا» (بقره: ۲۲۸) این آیه به چگونگی رجوع مرد به زن اشاره می‌کند که باید با اراده اصلاح باشد. «از حضرت ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) در مورد مردی که در دوران عدّه با قصد ضرر به مطلقه‌اش رجوع کرد، سؤال شد که آیا کسی که به قصد ضرر زدن به زن رجوع می‌کند، رجوع او صحیح است و آثار زوجیت بر او مترتب می‌شود، یا رجوع باطل است و آثار زوجیت را هم ندارد؟ فرمودند: رجوع صحیح است ولی مرد معصیت می‌کند. چون این حکم تکلیفی (رجوع مرد به زن) باید به قصد اصلاح باشد تا در آن صورت مرد بتواند با زن زندگی زناشویی را ادامه دهد». (مغنیه، ۱۹۸۱: ۳۴۰/۱) یعنی نه تنها نباید قصد ضرر داشته باشد، بلکه باید رجوع او به قصد اصلاح باشد. حال چنانچه مردی به قصد ضرر رساندن به زن رجوع کرد، نمی‌تواند به این کار ادامه دهد زیرا حکم تکلیفی «فَامْسَاكِ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحِ بِاِحْسَانٍ» (بقره: ۲۳۹) مانع از ادامه این نوع از بازگشت موجب ضرر می‌شود.

به این ترتیب شریعت با عنایت ویژه‌ای که به اصلاح بنیان خانواده و جلوگیری از فروپاشی آن دارد، از یک سو تمهیدی فراهم کرده که مرد به سهولت - حتی با بهانه‌ای - بتواند به زن رجوع کند و با شرط «ان ارادوا اصلاحاً» (نساء: ۳۵) بازگشت مرد را، با داشتن حسن نیت ترجیح می‌دهد؛ یعنی رجوع مرد را از یک طرف سهل می‌نماید و از طرف دیگر سخت. اراده مرد برای اصلاح، به عنوان سبب و علت بازگشت مرد به خانواده است. مردی که بعد از طلاق، صرفاً از فرصت مجاز بودن رجوع در عده استفاده کرده و به زن مراجعه می‌کند، شرط رجوع او این است که اراده اصلاح داشته باشد ولی بعد از رجوع به زن، نگاهداری شایسته از زن (امساک بمعروف) شرط بقای این رجعت است یعنی اگر در رجوع کردن به زن اراده اصلاح هم نکرده باشد و رجوعش را صحیح بدانیم اما نمی‌تواند هر طور که بخواهد با زن خویش رفتار کند. بلکه طبق این آیه شریفه، واجب است با زن رفتار پسندیده داشته باشد (طباطبایی: ۲۷/۲). مرحوم محقق اردبیلی درباره عبارت «ان ارادوا اصلاحاً» در ذیل آیه شریفه قرآن، بیان داشته‌اند رجوع به قصد اضرار جایز نیست بلکه واجب است قصد اصلاح هم داشته باشد و بعید هم نیست که آن را شرط برای جواز رجوع بدانیم، بدین معنا که هرکس به قصد اضرار رجوع کند گناه کرده است (محقق اردبیلی: ۵۹۲)؛ و طبق نظر علامه طباطبایی (ره) باید به گونه‌ای رجوع کند که آن غرضی که خداوند تعالی در خلقت زن و مرد داشته حاصل شود؛ یعنی سکون و انس بین زن و شوهر برقرار گردد. (طباطبایی: ۲۷/۴).

۱-۲- مفهوم احسان در هنگام طلاق

دو مقصود برای طلاق دادن زن متصور است: «یکی اینکه انسان همسر خود را به منظور ضرر رساندن طلاق دهد و اعمال غضب نماید که چنین طلاق منکر و زشت است و یکی به صورتی که شرع تجویز کرده و آن طلاق است که در میان مردم متعارف است و شرع منکرش نمی‌داند.» (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۷/۴) با آیه شریفه «سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا» (بقره: ۲۳۱) در قرآن، حداقل کاری که در زمان طلاق از مرد توقع می‌رود، این است که به خوبی و شایستگی زن را رها کند، یعنی هم حقوق شرعی او را ادا نموده و هم طبق عرف متعارف مردم، او را از حقوق خویش



بهره‌مند سازد. مرد نمی‌تواند با ایزای زن، حقوق او را نادیده بگیرد و به هیچ وجه نمی‌توان از حقی که قرآن برای زن در امر طلاق منظور داشته صرف‌نظر نمود، زیرا به تعبیر علامه طباطبایی (رحمه‌الله) «تسریح که هم به قید معروف و هم به قید احسان آمده برای این است که این دو عمل یعنی نگه‌داشتن زن و رها کردن او - به نحوی صورت بگیرد که موجب فساد حکم شرع نشود، با این تفاوت که شارع در فرض رها کردن زن، نخواسته است به صرف معروف بودن (سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ) (بقره، ۲۳۱) داشته باشد.» (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۷/۴) در حقیقت اصل این است که در هنگام طلاق، مرد از روی احسان عمل نماید و در همه مواردی که بخواهد از زن خویش جدا بشود، باید از روی احسان، حقوق شرعی و عرفی او و بلکه بیش از آن را به زن عطا کند.

عمده بحث در اینجا، کیفیت برخورد شوهر (برخورد به احسان) در زمان طلاق است. وقتی مرد اراده کند که زن خویش را طلاق بدهد، برای تأمین آرامش نسبی زن بعد از طلاق و انجام یک عمل بی‌منت، ناچار است که رقیق‌القلب شود تا بتواند احسان نماید و الا در زمان طلاق برای انجام عملی که از روی احسان باشد ناتوان خواهد بود.

گرچه ممکن است تلخی‌های زندگی مشترک زناشویی بدون تقصیر از جانب مرد بوده باشد، لکن در توصیه مرد به معروف در حقیقت نوعی توصیه به گذشت و چشم‌پوشی از تقصیر همسر نهفته است؛ یعنی مرد هنگام طلاق، بیشتر با توجه به نیکی‌های زن در زندگی گذشته، می‌تواند عمل به احسان نماید و سعی به تلافی قصور وی ننماید؛ زیرا یکی از مشخصه‌های احسان آن است که بتوان عمل خیر را به بیشترین آن و عمل شر را به کمترین آن پاسخ داد. (طباطبایی: ۳۱۳/۱۹) و نمی‌توان در عمل به احسان محاسبات مادی را مدنظر قرارداد.

معروف عملی است که موردپسند بودن عموم مردم است و با اغماض و گذشت همراه است. گرچه چشم‌پوشی از خطا از صاحبان کرامت حاصل می‌شود، ولی احسان در مرتبه‌ای بالاتر از آن قرارگرفته است و نیکوترین عمل است که در بالاترین مراتب یعنی در مرحله «ایثار» جلوه می‌نماید.^۱ بدین معنی که بالاترین شرف^۱ و برترین مرحله ایمان آن

^۱. «الایثار غایة الاحسان» (الواسطی، علی بن محمد اللیثی، عیون‌الحکم و المواعظ، چاپ اول، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۶، ۵۱).

است که دل انسان رقت و مهربانی خویش را بر برادر مؤمن خود عرضه نماید^۳ و راست‌گویی گفتار خویش را با عمل به آن نشان دهد.^۴ بنابراین وقتی قرآن کریم به «تسریح باحسان» اشاره دارد، بالاترین رفتار عملی پسندیده را در زمان جدایی زن از مرد خواستار می‌شود که از حدّ عرف هم فراتر می‌رود.

عمل به احسان از برگزیدگان و فضیلت‌طلبان به‌صورت رفتاری عادی هست که به آن احسان ذاتی گویند و در مقابل آن احسان عَرَضی وجود دارد که برای احسان‌کننده عادی و طبیعی نیست، وقتی مرد بخواهد همسرش را طلاق بدهد باید خودش را در جایگاه چنین احسانی فرض بکند و سپس از او جدا شود... (بحرانی، ۱۱۵). «احسان عملی است که تمامیت آن با ترک مَنّت حاصل می‌شود» (بحرانی، ۱۱، الواسطی، ۱۳۷۶: ۱۹۹)، زیرا وقتی فرد عملی را برای رضای خدا انجام دهد، آن را به‌منزله یک تکلیف برای خود پنداشته و هیچ‌گاه به سبب انجام آن، دیگران را به خود مدیون نمی‌بیند و موجبات آزار و اذیت آنان را فراهم نمی‌کند.

ظاهر این است که عموماً در هنگام طلاق جایی برای احسان از طرفین وجود ندارد ولی اینجا شرع از مرد خواسته که در هنگام طلاق خود را در جایگاه فرد محسن قرار داده و گفتار و عمل مناسبی با زن داشته باشد... عمل به احسان مرد نسبت به همسر خود در هنگام طلاق به جهت پیشگیری از ضرری است که از جهت روحی، روانی و مالی در آینده متوجه او خواهد شد. لذا به مرد توصیه به احسان شده ولو اینکه احسانی عرضی^۵ باشد.

در این صورت طبق این آیات، شرط معروف و احسان دو وضعیت برای زن و شوهر در هنگام طلاق تصویر می‌کند:

^۱. «افضل الشرف بذل الاحسان» (همان، ۱۱۵).

^۲. «افضل الايمان الاحسان» (همان).

^۳. «الاحسان يسترق الانسان» (همان، ۳۳)؛ «احسن الاحسان مواخاة الاخوان» (همان).

^۴. «المومن صدوق اللسان بذول الاحسان» (همان، ۴۵).

^۵. در احسان عَرَضی، احسان برای احسان‌کننده عادی و طبیعی نیست، یعنی وقتی مرد بخواهد همسرش را طلاق بدهد باید خودش را در جایگاه چنین احسانی فرض بکند و سپس از او جدا شود... (ر.ک. کمال‌الدین میثم بحرانی، شرح منة کلمه، جماعه المدرسين، قم، ص ۱۱۵).



- در امر طلاق مرد نمی‌تواند رفتاری ظالمانه و به‌دوراز انصاف داشته باشد و در انجام این عمل، باید به شرایط و مقتضیات زمانی برای دادن حق زن توجه نماید.

- در امر طلاق مرد باید از روی احسان عمل نماید و این نوع از احسان که در شرایط ویژه انجام می‌گیرد، احسان عَرَضی است تا مرد بتواند عملی بدون منت در هنگام جدایی از زن داشته باشد و در احقاق حقوق زن کوتاهی ننماید.

۲- قید معروف و احسان در حکم طلاق

بررسی آیات نشان می‌دهد که «معروف» ملاکی برای تشخیص و ضابطه و میزانی برای تعیین حقوق و تکالیف است. معروف (به‌طور مستقیم) در این آیات مورد خطاب تکلیفی قرار نگرفته است. بلکه تکلیف چیز دیگر است و معروف ضابطه و ملاکی برای تعیین و تشخیص آن است و معروف وصف فعل یا قولی است که مورد تکلیف قرار گرفته است. (حکمت نیا، ۱۳۸۶: ۷۴/۲ - ۷۵)

بحث اینجاست که حکم تکلیفی ناشی از حکم وضعی طلاق در بررسی آیه «الطلاق مرتان فامساک بالمعروف او تسریح باحسان» چیست؟

برخی از فقها انجام امر طلاق زن را به این شرط جایز دانسته‌اند که به روشی نیکو انجام شود و از این ناحیه ضرر و خشم و خشونت متوجه زن نشود. (محقق اردبیلی: ۵۸۴ و ۵۹۷ و ۶۰۰). و در آن حالت جدایی که احتمال دارد ضررهایی به زن برسد، لازم است که مرد رفتاری برخاسته از احسان نسبت به زن داشته باشد. (نجفی: ۱۶/۳۰) البته بعضی از مفسرین هم عمل به معروف هنگام جدایی زن و شوهر را به دادن صداق یا متاع یا بهترین برخورد (قطب راوندی، ۱۴۰۵، ۱۶۵/۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۳۱۵/۲). یا دادن حقوق شرعی زن معنا کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۳۱۳/۱۹).

در مباحث اصولی بحثی با عنوان «مفهوم وصف» با آراء و دلایل مختلفی بر مفهوم یا عدم مفهوم آن وجود دارد. مشهور به عدم مفهوم و غیر مشهور به داشتن مفهوم نظر داده‌اند.

در اصطلاح اصولیون وصف هر چیزی است که صلاحیت قید بودن برای موضوع حکم (مظفر، ۱۳۷۰: ۱۹۳/۱) یا خود حکم (سبحانی: ۹۱/۱) را دارا بوده و دامنه اطلاق را کاهش دهد. به‌عنوان مثال اگر بپذیریم که لفظ «معروف» در «سرحوهن بالمعروف» وصف تسریح

است، آیا این قید مفهوم دارد؟ آیا آوردن وصف «معروف» یا «احسان» در عبارت «تسریح باحسان» دلالت بر این دارد که اگر مردی در هنگام طلاق عملی از روی احسان یا مطابق آیه شریفه «سرحوهن بالمعروف» عملی پسندیده نداشت، طلاق او مورد پذیرش نیست؟ (الانتفاء عند الانتفاء) در این زمینه بررسی جایگاه معروف و احسان در کلام مورد نظر قابل دقت است:

۱- ۲- عدم لغویات قید معروف و احسان

مشخص است که آوردن وصف در کلام حق تعالی بیهوده نیست. به عنوان مثال اگر قید احسان در طلاق بیهوده باشد، بین موردی که مردی با احسان با همسرش رفتار می‌کند با غیر این مورد فرقی وجود ندارد و این خلاف وجدان است؛ و اگر وصف دال بر مفهوم نباشد، لازمه اش این است که آوردن آن لغو و بی‌فایده باشد و حال اینکه لغویات در کلام متکلم حکیم باطل است. (مظفر، ۱۳۷۰: ۵۴/۱) و هر گوینده‌ای وقتی سخن خود را با قیدی همراه کند، چنین فهمیده می‌شود که این قید دخالت در مطلوب وی داشته باشد.

آنچه از استدلالات قائلین و عدم قائلین به مفهوم به دست می‌آید این است که وصف یا قیدی که در کلام شارع آمده، دارای معنایی در جمله است که تحت شرایطی دارای مفهوم می‌شود و دخالت در حکم پیدا می‌کند و گاهی هم در تحت حکم در نمی‌آید. لذا آنچه در اینجا مهم است اینکه معنا و مفهوم و به تعبیری بهتر، جایگاه این قید در جمله روشن بشود و ثمره قید بودن آن را مورد بررسی قرار گیرد.

قید «معروف یا احسان» در آیات شریفه مربوط به زوجین، نه قید زائد^۱ است که آمدن و نیامدن قید در آن یکسان باشد، نه قید توضیحی^۲ است که فقط توضیح و

۱. مانند «الانسان الضاحک ناطق» که ضاحک هیچ مدخلیتی در حکم ندارد.

۲. در آیه «وَلَا تُكْرَهُوا قِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» فیات به معنای کنیزها است که «ان اردن تحصن» قید توضیحی آن است، چراکه اگر خودشان به این عمل زشت علاقه داشته باشند دیگر اکراه معنا ندارد. پس «ان اردن تحصن» تفسیر اکراه است و در حقیقت همان اکراه است و فقط توضیح بیشتری می‌دهد.



توصیف بیشتری برای امر طلاق باشد، همچنین نه قید غالبی^۱ و نه قیدی است که محقق موضوع^۲ طلاق باشد. از بین دو قید مفهومی و قید احترازی که برخی این دو را دارای مفهوم می‌دانند، «معروف» قید مفهومی^۳ هم نیست، چون طبیعت طلاق وابسته به معروف و عدم معروف نیست و صحت طلاق وابسته به شرایطی است که در فقه و قانون آمده است. پس «معروف» را می‌توان به‌عنوان قید احترازی محسوب کرد که برای بیان شیوه برخورد مرد در طلاق آمده است. (ر.ک. سبحانی، جعفر، درس خارج اصول، ۱۳۸۷/۸/۸) زیرا گوینده عاقل بیهوده قیدی را بکار نمی‌برد.

۲-۲- تشخیص قید حکم از قید موضوع

یکی از دلایل قائلین به داشتن مفهوم برای وصف، این است که اگر ثابت شود که قید، قید حکم است و یا اینکه حکم منوط به آن است، در این صورت اگر وصف منتفی شود، حکم طلاق هم منتفی است و اگر ثابت شود که قید، قید موضوع حکم باشد، در این صورت وصف، فاقد مفهوم بوده، برای تحدید موضوع و تعیین آن آمده است و مجموع ذات و صفت، موضوع حکم است یعنی اگر وصف قید حکم یا قید متعلق حکم باشد، مفهوم دارد و اگر قید یا شرطی موضوع و متعلق موضوع باشد، مفهوم ندارد (مظفر: ۹۴/۱ - ۹۵) و مفهوم وصف از آن جهت اعتبار دارد که قیدی، موضوع را محدود می‌سازد و اگر قید و صفت از بین رفت، حکم هم تغییر پیدا می‌کند. برای تشخیص قید شرط یا حکم بودن دلایلی وجود دارد:

۱- ۲- ۲- از دلیل ظاهری

۱. اگر زنی شوهری داشته که یا مرده یا طلاق گرفته و با مرد دومی ازدواج کرده و از شوهر قبلی دختری داشته باشد این دختر بر شوهر دوم حرام است و در آیه سوره نساء آمده است: «وَرَبَائِكُمْ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ». کلمه «فی حجورکم» قید غالبی است زیرا غالباً کسی که شوهرش فوت می‌کند یا از او جدا می‌شود در خانه شوهر دوم است و به‌طور کلی دختر شوهر اول بر دومی حرام است، چه در خانه باشد چه نباشد. ولی چون غالباً زنی که طلاق می‌گیرد یا شوهرش می‌میرد، اگر دختری داشته باشد آن را به خانه شوهر دوم می‌آورد، قید «فی حجورکم» آمده است.

۲. قیدی که محقق موضوع است: مانند «ان رزقت ولدا فاخته». واضح است که اگر فرد فرزند نداشته باشد ختنه کردن او معنا ندارد.

۳. تا این قید هست طبیعت حکم هست و اگر این قید برود نه تنها شخص حکم منتفی می‌شود بلکه طبیعت حکم هم از بین می‌رود.

اگر ظاهر دلیل نشان دهد که شرط برای حکم است، مثل آیه شریفه «لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سیلاً» که ظهور دارد که وجوب حج معلق بر استطاعت است. در اینجا به ظهور اخذ می‌کنیم و قهراً تا شرط حاصل نشود و استطاعت نیامده هر چند استطاعت امر اختیاری است، وجوب بدون استطاعت فعلی نشده است. و اگر شرط موضوع باشد وجوب فعلی است و تحصیل قیام نیز لازم و واجب درجایی که قیدی آمده که مردد بین رجوع به هیئت یا ماده است، مرجع اصالة البرائة خواه شرط متصل باشد، خواه منفصل. (اشرفی شاهرودی، مصطفی، «درس خارج ۱۷/۹/۱۳۹۳»).

در آیه شریفه «فامسکوهن بالمعروف» یا «تسریح باحسان» مشخص است که قید معروف یا احسان از قیودی نیست که طلاق زن وابسته به آن باشد و تا معروف نباشد، طلاق محقق نشود و تردیدی در این زمینه وجود ندارد. لذا قید معروف یا احسان، شرط واجب است نه شرط وجوب. در نتیجه عمل به معروف به عنوان مقدمه‌ای در امر طلاق، واجب است.

۲-۲-۲- از ملاکات احکام

از آنجاکه امامیه و عدلیه احکام را تابع مصالح و مفاسد می‌دانند، طبعاً باید اختلاف شرایط وجوب و شرایط واجب متأثر از اختلافی باشد که در ناحیه ملاکات و مصالح مفاسد وجود دارد.

برخی از شرایط دخیل در اصل اتصاف یک فعل به ملاک هستند و برخی دخیل در فعلیت و تحصیل ملاکی هستند که فعل در مرتبه سابق به آن متصف شده است. به عنوان مثال عطش شرط اتصاف یک فعل به ملاک و مصلحت است؛ یعنی اگر عطش نبود، آب خوردن در ذات خود بی‌ملاک بود، چه موجود باشد و چه نباشد؛ یعنی در شرایط اتصاف فعل در ذات خود ملاک‌دار است. شرایط اصل اتصاف فعل به ملاک، همواره شرایط وجوب هستند و لذا واجب التحصیل نیستند؛ زیرا انسان وجداناً به دنبال این نمی‌گردد که خود را نیازمند کند بلکه هر موقع عطش برایش پیدا شد به دنبال آب می‌رود. لذا در مواردی مثل استطاعت تا عنوان مستطیع برای مکلف پیدا نشود خطاب و



تکلیفی متوجه مکلف نمی‌شود. لذا خطاب و اراده‌ای متوجه ذات مکلف نمی‌شود. (لاریجانی، ۱۳۲:۱۳۷۹ و ۱۴۰)

اما در مقابل برخی از امور دخیل در فعلیت و تحصیل ملاک هستند. مثلاً آب خوردن دخالت در اصل ملاک آب خوردن ندارد، بلکه دخیل در تحصیل ملاک است. اگر آبی پیدا نشود، هنوز آب خوردن برای انسان تشنه مصلحت دار است؛ و اگر اختیاری باشند حتماً جزء شرایط واجب هستند یعنی توأم با ذات واجب تحت اراده و امر می‌روند و لذا واجب التحصیل هستند. مثلاً صدور صلات با طهارت از انسان بالغ مختار که او را مکلف می‌خوانیم، مصلحت دارد. در این صورت خطابی متوجه مکلف می‌شود که صلات با طهارت ایجاد کند (لاریجانی، ۱۳۲:۱۳۷۹ و ۱۴۱).

در اینجا اگر شک کنیم که آیا شرط «معروف» قیدی برای مکلف مختار است. یا نه؟ به‌طور یقین مشخص است که عمل به معروف باید از طرف مکلف انجام شود و در این صورت در زمره قیود واجب قرار می‌گیرد و به‌عبارت‌دیگر می‌توانیم بگوییم که شکی وجود ندارد که قید «معروف» مربوط به مکلف مختار است نه ذات مکلف.

حال با توجه به اینکه قید معروف و احسان شرط واجب است، وجود این قید، چه نقشی می‌تواند در امر طلاق برای زوجین داشته باشد؟

۳- ثمره قید معروف و احسان در امر طلاق

با پذیرش اینکه اصل در قید احترازی است، قید «معروف» هم یک قید احترازی است و علت منحصر هم نیست اما همین که احتمال عقلایی بر دخالت قید وجود داشته باشد، دیگر نمی‌توان از احتراز دست برداشت زیرا این یک سیره عقلایی است و جلوی این سیره را نمی‌توان گرفت مگر اینکه آیات و روایات آن را نپذیرند (اعرافی، درس خارج اصول، ۱/۱۰/۱۳۹۴) حال اینکه قید «معروف» در اینجا یک دلیل لفظی است که هم سیره عقلا و هم آیات و هم روایات این نوع از برخورد را در روابط زوجین نه‌تنها تأیید بلکه اصرار بر انجام آن می‌کنند. به‌خصوص اینکه عدم اعتنای ویژه به اخلاق در امر طلاق، ضررهای بسیاری برای خانواده‌ها ایجاد می‌نماید؛ بنابراین نمی‌توان از این نوع قید در گزاره‌های فقهی

به راحتی عبور کرد و لازم است جایگاه آن را در کلام الهی به صورت واضح تری مشخص نمود و تأثیر حکم فقهی را بر آن سنجید.

در عین حال با توجه به اینکه معروف شرط واجب است نمی تواند اصلاً علتی برای به وجود آمدن طلاق باشد و یا به تعبیر دیگر طلاق به شرط معروف وابسته نیست ولی در عین حال می توان گفت گاهی فعل (قید و مقید) دارای دو مصلحت است یا آن قید دارای مصلحت اکیدی است؛ و اگر فعل بدون قید انجام شود؛ یک مصلحت به وجود آمده و مصلحت دیگر فوت شده است یا مصلحت انجام آن فعل به مقدار لازم رعایت نشده است. لذا هنگامی که تعدد مطلوب مصلحت دارد، آن مقدار که باقی مانده و انجام نشده، اگر قابل انجام نباشد از عهده ساقط و آن مقدار که میسر باشد باید انجام گیرد تا غرض مولی از این امر حاصل بشود. (مشکینی، ۱۴۱۳: ۲۸۳) و به این واسطه احترازی بودن قید معنا پیدا می کند. لذا اگر بگوییم امر طلاق دارای چند مصلحت است بخشی از آن این است که مرد همسرش را طلاق بدهد ولی برای اینکه ملاکاتی که مولی برای امر طلاق خواسته؛ کامل بشود، باید طلاق مرد یعنی شخص مکلف از روی احسان باشد و لازم است مکلف در هر حال برای انجام آن اقدام نماید زیرا بدون آن مصلحت تامه مولی حاصل نشده و باید در انجام آن کوشا بود و اهمال در آن پذیرفته نیست؛ و اگر چنانچه کوتاهی صورت بگیرد، مصلحت مولی در انجام این امر به صورت ناقص بوده و لازم است برای رسیدن به مصلحت تام به جبران آن پرداخت.

نتیجه اینکه اگر مردی در انجام طلاق عمل به معروف نداشته باشد، اگر چه طلاق انجام شود اما او به سبب عدم انجام این رفتار نیکو گناه کرده است. علاوه بر اینکه مصلحتی از مصالح مولی در هنگام طلاق را رعایت ننموده و در یک رابطه اجتماعی حقوقی از حقوق زن را ادا ننموده است. لذا به دلیل واجب بودن معروف، قانون گذار می تواند ضمانت اجرایی برای انجام آن قرار دهد.



نتیجه‌گیری

تأکیداتی که شریعت به «عمل به معروف» بخصوص در هنگام طلاق دارد، نشان می‌دهد که ضرورت برخورد‌های اخلاقی در بحران‌های زندگی مشترک بیش از سایر موارد است. تا جایی که بسیاری از فقیهان رعایت رفتار به معروف را از جانب مرد نسبت به زن واجب دانسته‌اند.

تعداد قابل توجهی از آیات مربوط به طلاق که هم شامل رفتار مرد هنگام طلاق و هم بعد از آن است، بیانگر این است که عمل به معروف مرد در این موارد موضوعیت دارد و مورد تأکید شارع مقدس است.

از مجموع آیات شریفه «الطلاق مرتان، فامساک بالمعروف او تسریح باحسان» («سرحوهن بمعروف») و «فارقوهن بمعروف» این نکته آشکار است که شارع مقدس نه تنها عمل به معروف بلکه فراتر از آن یعنی عمل به احسان را هم از مرد در هنگام طلاق خواسته است؛ یعنی مرد باید در هنگام طلاق خود را در جایگاه فردی محسن دیده و نه تنها حقوق زن را ادا نماید بلکه فراتر از این حقوق را، بدون هیچ منتهی برای زن فراهم کند.

در یک بررسی اصولی در تعیین نسبت شرط معروف و احسان به طلاق، نتیجه این شد

که:

- این قیود (احسان و معروف) احترازی بوده و دارای مفهوم می‌باشند و اگر مورد توجه قرار نگیرند، لغویات لازم می‌آید زیرا از شارع کلام لغو صادر نمی‌شود و چون ای قید، شرط واجب در امر طلاق می‌باشند، مرد موظف است که قبل از انجام امر طلاق، به صورت شایسته و پسندیده حقوق زن را به او بدهد و اگر طلاق بدون این قیود انجام شود، مصلحت و مقصدی که مورد نظر شارع مقدس بوده محقق نشده است. در این صورت:

اولاً: مرد تکلیف خود را در این زمینه انجام نداده است و مرتکب گناه شده است.

ثانیاً: اگر به واسطه احترازی بودن این قیود، امر طلاق را دارای چند مصلحت بدانیم، با انجام امر طلاق به همراه شرایط موجود در آن تنها یک مصلحت انجام گرفته و باید قانون‌گذار در جهت تحقق قید معروف به عنوان مصلحت دوم مولی در امر طلاق و اعاده حقوق زوجه قوانینی همراه با ضمانت اجرا وضع بنماید.

منابع فارسی

قرآن کریم

۱. اشرفی شاهرودی، مصطفی، «درس خارج اصول»، ۱۷/۹/۱۳۹۳،
<http://www.eshia.ir/Feqh/Archive>
۲. اعرافی، علی‌رضا، درس خارج اصول، (اجتهاد و تقلید)، ۳۰/۹/۱۳۹۴ و ۱/۱۰/۱۳۹۴،
<http://www.eshia.ir/Feqh/Archive/text/arafi/ejtehad/94/941001> -
۳. البحرانی، کمال‌الدین میثم بن علی میثم، شرح منه کلمه، قم، جماعة المدرسين.
۴. پیشوایی، مهدی، پیشوایی، فریده، پاییز ۱۳۸۹، گونه‌های طلاق در جاهلیت و تحول نظام طلاق جاهلی با ظهور اسلام، تاریخ در آینه پژوهش، سال هفتم، شماره سوم، ۴۹ - ۷۴.
۵. حکمت‌نیا، محمود، و همکاران، ۱۳۸۶، فلسفه حقوق خانواده، جلد دوم، چاپ اول، تهران، روابط عمومی شورای فرهنگی اجتماعی زنان.
۶. سبحانی، جعفر، درس خارج اصول،
<http://www.eshia.ir/Feqh/Archive/text/sobhani/osool/87/870808>
۷. شیخ طوسی، ۱۴۱۷، خلاف، ج ۴، چاپ اول، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۸. طباطبایی، سیدعلی، ۱۴۰۴، ریاض المسائل، ج ۲، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴.
۹. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۴ و ج ۹ و ج ۹، محمدباقر موسوی همدانی، قم، دارالعلم، ترجمه، بی‌تا.
۱۰. طبرسی، الفضل بن الحسن، ۱۳۷۹، مجمع البیان، ج ۳، چاپ اول، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
۱۱. علامه حلی، ۱۴۱۴، تذکره الفقهاء، ج ۲، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت.
۱۲. علامه حلی، ۱۴۱۲، مختلف الشیعه، ج ۶، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی،
۱۳. فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ایضاح الفوائد، ج ۳، چاپ اول، آیت‌الله محمود هاشمی شاهرودی.
۱۴. فیض کاشانی، ۱۴۱۸، تفسیر آصفی، ج ۲، چاپ دوم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۵. قطب راوندی، ۱۴۰۵، فقه القرآن، ج ۲، چاپ دوم، قم، مکتبه آیه الله العظمی النجفی المرعشی.
۱۶. لاریجانی، صادق، ۱۳۷۹، واجب مشروط، چاپ اول، قم، مرصاد.
۱۷. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، بحار الأنوار، ج ۱۰۴، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۱۸. محقق اردبیلی، زبده البیان فی احکام القرآن، تهران، نشریه مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی‌تا،
۱۹. محقق بحرانی، ۱۴۱۴، حدائق الناضرة، ج ۲۲، قم، جماعة المدرسين،
۲۰. مشکینی، علی، ۱۴۱۳، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، چاپ پنجم، قم، نشر الهادی.
۲۱. مظفر، محمدرضا، ۱۳۷۰، اصول فقه، ج ۱، چاپ چهارم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.



۲۲. مغنیه، محمدجواد، ۱۹۸۱ م، کاشف، ج ۱، چاپ سوم، بیروت، دارالعلم للملایین.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۱۱، النکاح، ج ۶، چاپ سوم، قم، مدرسه امیرالمؤمنین (علیه السلام).
۲۴. موسوی خوانساری، احمد، ۱۳۵۵ هـ، جامع المدارک، ج ۴، چاپ دوم، تهران، مکتبه الصدوق.
۲۵. نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۲۱ و ج ۲۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۲۶. الواسطی، علی بن محمد اللیثی، ۱۳۷۶، عیونالحکم و المواعظ، چاپ اول، قم، دارالحديث.

منابع انگلیسی

The Holy Quran

1. Ashrafi Shahroudi, M. High-level lessons in usull(dares khareghe usul) ،۱۷/۹/۱۳۹۳
<http://www.eshia.ir/Feqh/Archive>.(text in Persian)
2. . Arafı, Ali Reza, Lesson Out of Principles, (Ijtihad and Imitation), 1/2/5 and 1/5/6.
, <Http://www.eshia.ir/Feqh/Archive/text/arafi/ejtihad/94/941001> -
3. Albahrani, K.Sharh maah Al-Kalamah ,Qom, Jamaah Al-Modarresin.(text in Persian)
4. Pishvai, M.& Pishvai, F. Divorce types in ignorance and the evolution of the ignorance divorce system with the Rise of Islam. Tarikh dar Ayene-ye Pazhuhesh, Vol.7, No.3, Fall 2010.(text in Persian)
5. Hekmatnia, M & Colleagues. (2007).The philosophy of the family laws. 1st publish. Tehran. Social council of women cultural, public relation. .(text in Persian)
6. Sobhani, J. High-level lessons in usull.(text in Persian)
7. Shaykh Tusi.(۱۹۹۶). Alkhalaf. Vol 4.1st Publish.Qom. Islamic Republication Institute. .(text in Persian)
8. Tabatabai, A. (۱۹۸۴). Riyaz Almasael. Vol2. Qom. Al Al-bayt Institute. .(text in Persian)
9. Tabatabai, M. Tafsir Al-Mizan. Vol4 & Vol9 & Vol19. Qom. Dar Alelm. .(text in Persian)
10. Shaykh Tabarsi. (2000). Majma Al-Bayan. Vol3. 1st publish. Beirut. Dar alahya Alturas alarab .(text in Persian)
11. Allamah Al- Hilli. (1993). Tadhkirat Al-Fuqaha. Vol2. 1st publish. Qom. Al- Albayt Institute .(text in Persian)
12. Allamah Al- Hilli. (1991).Mukhtalaf al-Shi. Vol6. 1st publish. Qom. Islamic Republication Institute .(text in Persian)
13. Fakhr ul-Muhaqqiqin.(2010).Izah Al-Favaed. Vol3. 1st publish. Hashemi Shahroudi, M. .(text in Persian)
14. Fayz Kashani, M.(1997). Tafsir Safi. Vol2. 2nd publish. Publication center of propaganda of Qom seminary. .(text in Persian)
15. Qutb Al-Din.(1985). Jurisprudence of Quran.Vol2.2nd publish. Qom. Marashi Najafi library. .(text in Persian)
16. Larijani, S.(2000). Designation and Necessity. 1st publish. Qom. Mersad. .(text in Persian)
17. Majlesi. M. (1983). Bihar Al-Anwar. Vol104. 2nd publish. Beirut. Alvafa Institute .(text in Persian)
18. Ardabili, A. Zobdatolbayan Fi. Ahkam al-Koran. Tehran. Almortazavii library for commemoration of Jaafari works .(text in Persian)
19. Al-Bahrani, Y.(1993). Hadaeq al-nazerah.Vol22. Qom. Jamaah Al-Modarresin.(text in Persian)

20. Meshkini, A.(1992). Istelahat Al-osul (A Gloseri Fundamentals of Jurisprudence). Qom. Alhadi. (text in Persian)
21. Muzaffar, M.(۱۹۹۱). Usul Al-Figh. Vol1. 4th publish. Qom.Publication center of Islamic Propagation Office of Qom Seminary. (text in Persian)
22. Maghniyah, M.(1981). Al-kashif. Vol1. 3rd publish. Beirut. Dar Al-Elm Lelmalayin.(text in Persian)
23. Makarem Shirazi, N.(1990). Al-Nekah. Vol6. 3rd publish. Qom. Amir Al-Muminin School. (text in Persian)
24. Khonsari, A.(1355). Collector Madarik Al-Ahkam Encyclopeadea. Vol4. 2nd publish.Tehran. Al-sadogh library. (text in Persian)
25. Najafi, M. (1987). Javaher Al-kalam. Vol21 & vol27. Tehran. Dar Al-kutab Al-Islamiyah. (text in Persian)
26. Alvaseti, A. (1997). Oyun al-hokm al-mavaez. 1st publish. Qom. Dar Al-Hadis. (text in Persian)



A Study of The Necessity of *Ma'arroof* [good deeds] and Ehsan [graciousness] as a Condition in The Divorce Order

Mahmood Hekmatnia¹ Maryam Ahmadieh²

Abstract

Even though the marriage of a man and a woman is based on love and affection, after some time due to problems, such love may turn into hatred and then lead to divorce. In the Islamic legal system, by accepting divorce as a legitimate act, it has attempted to eliminate its inhumane features and to manage it ethically. This research, which is a descriptive-analytical research, is conducted through a library method. This study has set many different aspects for divorce by expressing the ethical principle of "doing what is *ma'arroof*". The present article attempts to analyze this issue by examining the *ma'arroof* and *ehson* according to *feqh* [jurisprudence] analyzing these two components as a criterion for elaborating certain orders and examining its status in the behavior of men during divorce. To this purpose, it has examined whether these two components are bound to the subject of the order or to the order itself. Such an analysis makes it possible to determine the code of behavior of a man.

Keywords: Divorce, *ma'arroof*, *ehson*, obligatory condition, necessity condition, avoidance stipulation.

¹ Faculty Member; The Institute of Islamic Culture and Thought.

² Doctoral Candidate; University of Religions and Denominations, Qom.

Submit Date: 2018/11/25

Accept Date: 2019/4/22

DOI: 10.22051/jwfs.2020.9064.1931